



تعداد صفحات
۳۰



آخرین بروزرسانی
۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۴

جزوه خلاصه

همرزمان امام حسین (ع)

- ✓ ویژه آزمون استخدامی آموزش و پرورش
- ✓ پوشش دهی مباحث مهم و پرکاربرد به زبان ساده و روان
- ✓ شامل خلاصه و نکات با قابلیت مطالعه در کمترین زمان ممکن



لینک های مفید آزمون آموزش و پرورش

خرید سوالات همزمان امام حسین	سوالات رایگان آموزش و پرورش با پاسخنامه
خرید درسنامه همزمان امام حسین	خرید سوالات معارف و اندیشه های اسلامی
خرید سوالات شب آزمون	خرید سوالات عمومی آموزش و پرورش
خرید سوالات عمومی و اختصاصی آموزش و پرورش	خرید سوالات عمومی کیفیت بخشی
خرید سوالات عمومی و اختصاصی کیفیت بخشی	جزوات خلاصه عمومی و اختصاصی آموزش و پرورش
اخبار آزمون	منابع آزمون
فایل اطلاعات آزمون	شبکه های اجتماعی ایران عرضه (فایل های رایگان + تخفیفات هفتگی + اخبار)

(برای مشاهده هر بخش روی آن بزنید )

فهرست مطالب

- ❖ فصل اول: خلاصه همزمان حسین (ع) تالیف ایران عرضه - {صفحه ۴}
- ❖ فصل دوم: نکات مهم همزمان حسین (ع) تالیف ایران عرضه - {صفحه ۲۸}



❖ فصل اول: خلاصه هم‌زمان حسین (ع) تالیف ایران عرضه

گفتار اول: گونه های مختلف بحث درباره مسئله امامت

ابعاد مختلف بحث امامت

الف) بحث درباره ضرورت امامت: یک وقت بحث در این است که به چه دلیل امامت لازم است. در این موضوع انسان باید ثابت کند که غیر از نبوت، امامتی لازم است و فلسفه امامت بیان شود.

ب) بحث درباره ی جانشین پیامبر (ص): شیعه در طول تاریخ عمدتاً در خصوص این سوال که امام بعد از پیامبر کیست و به چه دلیلی باید چنین باشد، بحث کرده است. بنده درباره جانشینی نمی خواهم بحث کنم. بحث برای فایده است و فایده یک بحث علمی در این است که مشکلی را حل کند. در محیط های شیعی، بحث درباره امامت حضرت علی (علیه السلام) بعد از پیامبر (ص) ضرورتی ندارد. اگر در جایی غیر از منطقه شیعی یا در جمع افرادی که به این موضوع ایمان ندارند، قرار بگیریم، ممکن است برایشان از دلایل عقلی و نقلی برای اثبات امامت حضرت علی استفاده کنیم و نشان دهیم که او امام بعد از پیامبر است، نه دیگران. اما در جمع های شیعی، که مردم به این مسئله آگاه و معتقد هستند، چنین بحث هایی ضرورتی ندارد.

ج) بحث درباره شرایط و اوصاف امام

ضرورت پرداختن به بحث های اثر دار و پرهیز از بحث های کم اثر: امروز دوجور مسئله وجود دارد. یک مسئله این است که آیا خدای متعال حسابی، کتابی، مجازاتی، عقابی بعد از این زندگی نسبت به ما خواهد داشت یا نخواهد داشت؟ این مسئله مسئله ای است که برای زندگی من و شما اثر دار است. من اگر معتقد باشم که خدا بعد از این زندگی، دیگر حسابی و کتابی و چیزی برای من نخواهد داشت، یک جور زندگی میکنم؛ اگر معتقد باشم که نه حسابی و کتابی هست، یک جور دیگر زندگی میکنم. غیر از این است؟ شماها اگر همه تان بدانید که واقعاً قیامتی نیست خب یک جور دیگر زندگی میکنید؛ اما اگر بدانید که قیامتی هست یک جور دیگر زندگی میکنید. پس اعتقاد به قیامت اعتقاد به حساب و کتاب بعد از مرگ، اعتقاد به اینکه خدای متعال میزان عمل دارد و اعمال را میسنجد و «لا یعزب عنه مثقال ذرة»، یا هر کسی هر کار کوچکی هم بکند، آنجا به مجازاتش را میبیند در زندگی شما نقشی دارد؛ جهت بخش زندگی است یک راهی را پیش پای شما میگذارد؛ این یک جور اعتقاد است.

یک جور دیگر اعتقاداتی است که این اثر را ندارد. حالا مثلاً فرض کنید ملائکه ی موگله نگیره ای که شب اول قبر سراغ ما می آیند آیا به شکل انسان می آیند یا به شکل دیگری می آیند؟ قدشان بلند است یا کوتاه است؟ اینها هم مسئله ای است. البته دانستن هر چیزی هم از ندانستنش بهتر است؛ اما این مسئله، اولاً مسئله ی مثلاً درجه ی پنجم است؛ ثانیاً حالا اگر ما دانستیم قدش بلند یا کوتاه است این مسئله در زندگی ما چه اثری خواهد گذاشت؟

ضرورت پرهیز از مباحثات بی اثر: این کار خیلی خوبی است این راه خیلی جالبی است. در مسائل غیر عملی در مسائل غیر لازم، در آن مسائلی که راهگشای زندگی من و شما نیستند هم هرگاه اختلاف کردید، هرگاه تردید کردید، هرگاه دو نفر با

هم بحثتان شد، این کار را بکنید. آقا! در فلان مسئله ای که مثلاً درباره ی فلان رکن اعتقادی است و البته جزء مسائل درجه یک نیست، آیا حق با من است یا با شما؟ اول بسنجیم ببینیم که آیا اگر این مسئله را حل کردیم، برای زندگی من و شما اثری خواهد داشت یا نه؟ اگر دیدیم اثر دارد، آن را تعقیب کنیم، اگر دیدیم اثر ندارد، نجیبانه هر دو صرف نظر کنیم و بگوییم آنچه در واقع خدای متعال در این مسئله حکم کرده، ما همان را قبول داریم. این هیچ اشکالی ندارد و به حسب گفته ی آقایان فقها هم مجزی از اعتقاد واقعی است و به حسب دید اجتماعی در روزگاری که ما داریم زندگی میکنیم و در این سطحی که ما داریم گام برمیداریم واجب است.

بنابراین درباره اینکه شرایط امام چیست، به شما توصیه میکنم که هر مقداری که روی برهان صحیح برایتان روشن شد، بدون اینکه وقتتان را خیلی صرف کنید، آن را قبول کنید، و هر مقداری که برایتان مردد بود و مورد اختلاف بود «فردوده الی الله» ردش کنید به خدا، یعنی بگویید آنچه را که خدا معین کرده، من قبول دارم.

(د) بحث درباره نقش امامان و موضعشان در انقلاب اسلامی

دو جهت بحث درباره نقش امامان (ع)

۱- آشنایی با نقش مشخص شده برای ایشان در دین

۲- میزان موفقیت ایشان در عمل به وظیفه خود

فواید دانستن خط سیر امام و میزان موفقیت او

شما وقتی که دانستید فلسفه امامت چیست و دانستید که امامان شما تأمین کننده این فلسفه و این هدف برای اسلام بودند، اولاً اعتقاداتان به این بزرگوارها محکم تر و بینانه تر می شود، و عقیده شما قرص می شود؛ ثانیاً انسان وقتی که امام را شناخت، می تواند از او پیروی کند. وقتی که انسان دانست راه امام چه بوده، خط سیرش در زندگی چه بوده، می تواند از او پیروی کند؛ و الاً اگر انسان نداند که امام او به کدام راه و کدام جهت می رفته و خط سیرش چه بوده، چگونه میتواند او را به امامت قبول کند و امام بداند؟ در آخر، امام یعنی پیشوا، امام یعنی پیشرو.

رابطه امام و پیرو؛ رابطه اقتدا کننده مقتدا

امیرالمؤمنین (ص) فرمود: «ألا وإن لكل مأموم إماماً يقتدى به»؛ هر مامومی امامی دارد که به آن امام اقتدا می کند، دنباله رو آن امام است و باید دنبال آن امام برود؛ و الاً او امام نیست و او هم مأموم او نیست. پس مسئله اقتدا کردن و دنبال خط سیر و زندگی امام رفتن مطلبی است لازم و مقتضای لفظ امام و مأموم. مثل اینکه فرضاً در نماز جماعت، امام در حال سجده است، شما به یک باره بلند شوید بایستید یا به یک باره بروید به رکوع، بعد هم بگویید بنده نماز جماعت می خواندم و مأموم این امام بودم. این حرف و این ادعا، جز خنده و تمسخر، هیچ عکس العملی را ایجاد نمی کند. امام حسن مجتبی (ع) در یک موقعیت خاصی یک عملی انجام داده که ادعای ما این است که پیروانش هنوز هم عمل او را درست شناخته اند. در عین حال خودشان را تابع امام حسن مجتبی (ع) می دانند و دلشان را خوش میکنند که مثلاً در صف مصیبت امام حسن مجتبی (ع) یک قطره اشکی برای این بزرگوار بریزند؛ در حالی که این امام را هیچ نشناختند.

ضرورت شناخت روش ائمه (ع) در برابر شیعیان، خلفا و علمای درباری

ائمه هدی (ع)، این کسانی که ما این ها را به عنوان پیشوا و مقتدای خود قبول کرده ایم، رابطه شان با دشمنان شان، با خلفای زمان، با علمای وابسته به خلفای زمان مثل ابویوسف ها، زهری ها و غیره چگونه رابطه ای بود و چه مناسباتی با آنها داشتند؟ آیا شما نباید بدانید که امام صادق (علیه السلام) با شیعه چگونه عمل می کرد و چگونه مناسباتی داشت و با خلفای زمان چگونه عمل میکرد و چگونه مناسباتی داشت؟ این مسئله، مسئله ای است که یک دست نیرومند فوق العاده قوی ایی سالیانی در این زمینه کارها کرده و آن دست تحریف است. سابقه دخالت دست تحریف در این مسئله، به سابقه قدمت خود این مسئله می رسد. یعنی از همان روز زندگی خود ائمه (ع) دست تحریف داشت کار می کرد برای اینکه وضع زندگی اینها را جور دیگر وانمود کند.

فرض کنید کسی مورد اطمینان و مورد قبولتان است و شما گفته اید که هرچه او گفت من قبول دارم. آن شخص الان پیش شما هم نباشد. بعد خیلی طبیعی است یک نفر آدم ذی نفع، یک آدمی که از تحریف سود میبرد، بیاید به شما بگوید که فلانی این طور گفت؛ فلانی به نفع من این طور قضاوت کرد؛ برای اینکه شما هم همان جور قضاوت کنید؛ این خیلی امر طبیعی است. خیلی طبیعی است که، ربیع غلام و مستخدم منصور بگوید که امام صادق رهبر شیعیان آمد پیش ارباب ما منصور، و این جور تواضع کرد، این جور دستش را بوسید، این جور تملق کرد از ربیع چه توقعی دارید؟ توقع دارید ربیع بیاید بگوید امام صادق (علیه السلام) در مجلس منصور علیه او شعار داد؟ خب ربیع این جوری حرف میزند دیگر ربیع خادم منصور است، باید این طور حرف بزند. بعد پسر ربیع از قول ربیع نقل میکند، نوه ی او از قول او نقل میکند؛ باز یک نفر از شیعیان ساده لوح ساده دل هم از قول نوه ی ربیع نقل میکند نتیجه این میشود که در کتاب مینویسند: عن محمد بن سلیمان بن ربیع - یکی از چهره های خیلی شناسای موجه خوب نجیب شیعه ی واقعی - و کان متشیعاً - نوه ی ربیع شیعه بود؛ بعد هم گفتند چون نوه ی ربیع شیعه بود، این قضیه را برای ما نقل کرد؛ ولی اگر سنی بود، نقل نمی کرد!.

گفتار دوم: اهمیت شناخت چهره و سیره حقیق ائمه

کم اطلاعی شیعیان از سیره سیاسی و اجتماعی ائمه (ع): یکی از مشکلات بزرگ در بحث امامت و سنت درباره شناخت امامان اهل بیت است. امامان بازگرداننده ی مجد توحید و اسلام به همه ی بشریت بوده اند؛ کسانی که در طول تاریخ رقبای این ها بودند و با این ها معارضه کردند و مقام این ها را برای خودشان ادعا کردند، از نظر ما مردودند. تردیدی نداریم در اینکه رهبران ما و امامان ما ایشان هستند. اصطلاح «تردیدی نداریم» یعنی عالم شیعه در مورد امامان و حقانیت آنها تردید ندارد. حتی عوام شیعه در این جهت مردد نیستند. شیعیان به طور مجمل می دانند که مثلاً امام موسی بن جعفر (ع) امام هفتم بوده، امام علی بن موسی الرضا (ع) امام هشتم بوده، و از این قبیل. پس در عالم شیعه در این جهت تردید و شکی وجود ندارد.

دو فایده شناخت امامان: شناخت رهبران و پیشوایان، برای پیروان و دنباله روان، دارای دو فایده است:

۱) آموختن روش زندگی از ایشان

رهبر اگر گفته اش و کردارش و برنامه اش برای پیروان معلوم شود، فایده بزرگ و مهمی که دارد این است که به پیروان می آموزد چگونه زندگی کنند.

در آیین فقه ما، یکی از چهار مدرک و مأخذ استنباط، سنت است یعنی فقیه وقتی که میخواهد برای تدوین فقه اسلام استنباط کند به آن اشاره می کند.

* تعریف سنت:

سنت عبارت است از قول معصوم، فعل معصوم و تقریر معصوم

(۲) برانگیخته شدن و ایجاد اعتماد بنفس مذهبی

دومین فایده ای که بر شناخت رهبران و پیشوایان مترتب است فایده ی روحی و فایده ی احساسی است، نه فایده ی آموزندگی.

دو روش دشمنان یک ملت، برای از بین بردن قهرمانان ملتها:

(۱) به فراموشی سپردن نام آن قهرمان و ممنوع کردن یاد او

یک وقت هست که یک شخصیت را به کلی پامال می کنند. یعنی ذکر و یاد او را و اسم او را انشاء می کنند. بعدها درباره یک انسانی، توطئه سکوت به وجود می آورند. درباره او حرف نمیزنند، از او سخنی نقل نمی کنند، از زیبایی ها و شگفتی های زندگی او مطلبی را یادآوری نمیکنند؛ یا بالاتر، اگر کسی نام او را برد، این را گناهی به شمار می آورند که مستحق مجازاتی است.

(۲) تحریف چهره آن قهرمان.

ای کاش همه خلفای بنی امیه و خلفای بنی عباس اشتباه میکردند و راه معاویه را دنبال میکردند. اما متأسفانه اینها این اشتباه را نکردند و راه معاویه تعقیب نشد و راهی بهتر از راه معاویه اختراع شد و آن این بود: چهره را از بین نبردند، نام را نخواستند زیر خوارها خاک دفن کنند، آمدند چهره را تحریف کردند و این خطرناک است.

شواهدی به منظور ابطال احتمال سازشکار بودن ائمه (ع)

تمام امامان، از امام سجاد (ع) به بعد یعنی امام باقر، امام صادق، امام موسی بن جعفر، امام جواد، امام هادی و امام عسکری (ع) هر کدام یک بار، دو بار، سه بار زندان رفتند و تبعید شدند. البته امام هشتم به یک صورت دیگر تحت نظر قرار گرفت. بنده سؤال می کنم که اگر چنانچه واقعاً امام هفتم آن قدر با قدرت زمانش صمیمی و یگانه است که به او می گوید قربانت بشوم و شری که به جان تو می خواهد بخورد، به جان من بخورد، خوب آیا برای دستگاه، کار عاقلانه ای است که این شخصیت موافق خود را، این شخصیت خیرخواه خود را، این آدم رام را بکشد یا به زندان بیندازد؟

عقلای عالم این کار را میکنند؟ اگر تو جای هارون بودی، میکردی؟ فرض کنید یک نفری است علاقمند به شما، خیلی هم دوستدار شما است، در سر و علن هم رفیق شما است، در علن که به نمازت می آید و به تو اقتدا می کند، تابع حکومت است. هر روزی که تو روزه گرفتی، او روزه میگیرد؛ هر روزی که تو افطار کردی، ولو روز ماه رمضان هم باشد، او افطار می

کند؛ علناً به تو می گوید من غلام توام، میخواهی من را بکش، می خواهی من را آزاد کن که از امام چهارم نقل است. از آن تحریف های شاخدار و واضح البطلان- یک چنین آدمی که اینقدر با تو یگانه است و از طرفی عده زیادی به او علاقه مندند، عده زیادی حرف او را مثل وحی منزل میدانند؛ اگر او با تو دشمن بود، آن عده هم با تو دشمن می شدند.

گفتار سوم: فلسفه و هدف امامت

ضرورت شناخت سیما و سیره امامان، نه مشخصات شناسنامه ای شان.

سیره امامان اهل بیت (ع) از نظر ما ناشناخته است و سیرتمان باید این باشد که این بزرگ مردان تاریخ اسلام را بشناسیم و گفتیم که شناسایی اینها به نام و نشان و پاره ای خصوصیات، حرف تازه ای نیست. این را که امام سوم در سال چندم هجرت، یا امام ششم در زمان کدام قدرت اموی یا عباسی دیده به جهان گشود یا میدانیم، یا اگر هم نمیدانیم، لازم نداریم. آنچه در زمینه شناخت این بزرگ مردان الهی برای ما لازم است، شناخت سیمای واقعی آنها است.

اولین گام برای شناخت ائمه (ع)؛ باورکردن ناآگاهی خود از سیره ی ایشان است.

گمان اینکه ما ائمه مان را خوب میشناسیم؛ و آنهایی که بیشتر در خود سر فرو برده اند تا در منابع تحقیق، و به پندار خود بیشتر سرگرم شده اند تا به واقعیت های زمان ائمه (ع)، وقتی که اشکی هم از روی دلسوزی می افشانند، خوشحالند که با معرفت میگیرند ما را بیشتر در تاریکی می برد.

ما قبول نداریم که این گریه، گریه بامعرفت است. لازم است انسان امام باقر (ع) را بشناسد تا ده سال گریه در منی بعد از شهادت امام باقر اثر ببخشند؛

ضرورت شناخت سیره ی ائمه (ع) به عنوان یک «انسان ضرورت ۲۵۰ ساله»

از سال دهم هجرت که طلعه ی فصل تازه ای در تاریخ اسلام است - یعنی آغاز دوران امامت - تا روزی که دوران امامت در ظاهر به پایان رسیده و مردم با کسی به نام امام، دیگر روبرو نبودند یعنی تا شروع غیبت صغری، در حدود ۲۵۰ سال است. این دوران را ما یک دوران واحدی به شمار می آوریم. در این خلال، دوازده نفر زندگی کرده اند که اولین نفر علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (ع) است و آخرین نفر حضرت محمد بن الحسن (عج) است. البته چون آن دورانی که حضرت عسکری (ع) حیات داشتند، امام دوازدهم در حال صغر سن بودند و تا وقتی که پدرشان حیات داشته اند، ایشان به مرتبه امامت نائل نشده بودند و بعد از آنکه امامت پیش آمد، غیبت صغری هم پیش آمد، بنابراین در این بحث، زندگی ایشان برایمان مطرح نیست. ما این یازده امام را یک انسان فرض میکنیم - یک انسان ۲۵۰ ساله - برای خاطر اینکه خودشان فرموده اند که همه ی ما در حکم انسان واحدیم.

فلسفه و هدف امامت

هدف از امامت چیست؟ این هدفی که این راهپیمای استوار کهن با کفش و کلاه و عصای آهنین دارد به دنبال آن دائماً

گام میزند و مدام راه می پیمایند، چیست؟

۱- تدوین و تبیین مکتب

۲- ادامه راه نبوت و تأمین خواست ها و هدف های نبی.

تلاش پیامبر در ایجاد جامعه اسلامی

اسلام آمد و با یک فریاد، مقدمات انقلاب خود را فراهم کرد. سیزده سال این مقدمات به طول انجامید و انقلاب به ثمر نرسید. تا وقتی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در مکه است، همه اش تلاش و کوشش است؛ اما کوششی که از نظر کوتاه بینان، کوششی است بی ثمر؛ همه اش فدا دادن، است، همه اش شکنجه کشیدن است همه اش مطرود خویش و بیگانه بودن است و یک جا تبعید دسته جمعی شدن است به شعب ابی طالب؛ گرسنگی ها و محرومیتها و صدمه خوردن ها و یأس ها و تردیدها و دودلی ها برای افراد کم ایمان اینها مقدمات انقلاب است؛ اینها ضرورتی است که رسیدن به آن قله و قله ی حاکمان یک جامعه ی انسانی متوقف است. بر آن تا اینکه پیغمبر (صلی الله علیه وآله) هجرت میکند اینجا انقلاب به نقطه ی ثمربخشی میرسد، آن وقت یک جامعه ای به وجود می آید.

هجرت پیغمبر (ص) یک امر غیر قابل پیش بینی نبود، یک امر تصادفی نبود.

دو دلیل برای قابل پیش بینی بودن هجرت پیامبر اکرم (ص):

۱- نیاز مدینه به یک برنامه ی انضباط بخش

۲- نیاز پیامبر اسلام (ص) به مدینه

مقررات اسلامی برای ایجاد جامعه اسلامی

برای اداره این جامعه، یک مکتبی هم از طرف خدا آمده؛ یک سلسله معارف آمده، یک سلسله مقررات حقوقی که مثلاً شما اگر دزدی کنی، مجازاتش این است. اگر بر سر دیگری زدی، مجازاتش این است. ای محکوم! اگر استبداد او را دیدی و چنین و چنان نکردی، یا چنین و چنان کردی، مجازاتش این است. آن کسانی که زور می گویند، مجازاتشان این است. آن کسانی که می خواهند به خدا نزدیک شوند، راهش این است. آن کسانی که علاقه مند به مصالح جامعه اسلامی نیستند، باید خود را این جور مداوا کنند. برای اینکه این گردونه تا ابدیت به پیش برود، آنجا یک سلسله مسائل لازم و ضروری پیش بینی شده است. این موجود نوظهور که اسمش «جامعه ی اسلامی» است، باید تا ابد بماند و برای اینکه تا ابد بماند، احتیاج به یک سلسله دستورات دارد.

بقای قوانین اسلام بعد از رحلت پیامبر (ص)

بعد از اینکه پیغمبر (ص) از دنیا میرود: «وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل»؛ محمد (ص) جز پیامبری نیست، پیش از او پیامبرانی گذشته اند. اگر تو مسلمان تازه اسلام آورده در او یک جنبه اوجی میبینی و خیال میکنی که او نمردنی است، اشتباه میکنی. «أفان مات او قتل انقلبتم علی أعقابکم»؛ اگر او بمیرد یا در میدان های جنگ کشته شود، شما راهتان را عوض خواهید کرد؟ دچار رجعت خواهید شد؟

- دو وظیفه امام بعد از پیامبر (ص)؛ تبیین دین و تطبیق آن با نیازهای جامعه است.

پیغمبر (ص) شصت و سه سال عمر کرده است. ما پیغمبرانی داشته ایم که کمتر از ایشان عمر کرده اند. پیغمبرانی داشته ایم که کمتر از ایشان در میان مردم خود زندگی کرده اند. عمر یحیی (ع) کمتر از ایشان است؛ عیسی (ع) اگرچه از دنیا نرفت و کشته نشد، اما در میان قوم خود کمتر از ایشان زندگی کرد و بسی پیغمبران دیگر. حالا پیغمبر (ص) که رفت، آن جامعه باید چه بکند؟

این جامعه بعد از رفتن پیغمبر (ص) دو احتیاج دارد. توجه کنید فلسفه امامت در همین چند جمله است. یکی اینکه این کتاب را باز کند و بخواند و بفهمد و آن را در ذهنش پخته کند. دیگر آنکه آن را با نیازهایش تطبیق بدهد.

بنیانگذار مکتب می آید فکری را پیشنهاد و ارائه میکند. حتی جامعه ای را هم بر بنیاد این فکر میسازد. اما فکر باید در جامعه پخته شود. نه اینکه از لحاظ واقعیت نپخته است؛ نه، در ذهن مردم باید پخته شود. این افکار اصولی باید تبیین شود، باید تصریح شود، باید تفسیر شود، باید با گوشه و کنارهای زندگی مردم تطبیق داده شود. این کار افراد یا فرد خاصی است که از همه بهتر به مکتب آشنا است. مکتب، مفسر می خواهد، شارح می خواهد. آن شارح و مفسر کیست؟ امام. عاملی که ایجاب میکند امامت را - یعنی وجود کسانی را که ادامه ی نبوت محسوب شوند و سر رشته ی نبوت را بعد از مرگ نبی به دست بگیرند - عبارت است از احتیاج جامعه به تفسیر و تشریح و تبیین و تبلیغ مکتب؛ جامعه محتاج این است.

۱- وظیفه اول امام؛ تبیین دین

۲- وظیفه دوم امام: رهبری سیاسی جامعه

انتقال دو منصب پیامبر (ص) به امیرالمؤمنین (ع) و ائمه ی بعد از ایشان
ما شیعیان معتقدیم: آن کسی که بعد از پیغمبر (ص)، این هر دو منصب را به حکم خدا و پیغمبر (ص) در دست گرفت؛ یعنی منصب تفسیر و تدوین و تشریح مکتب را و منصب رهبری و زعامت و ادامه راه سیاسی پیغمبر (ص) را علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (ع) است.

امامت برای خاطر این دو منظور و دو هدف است: یکی تشریح مکتب، تفسیر مکتب، تدوین مکتب؛ و دیگری ادامه راه جامعه ی اسلامی؛ اینها وظیفه ی امام است.

گفتار چهارم: انسان ۲۵۰ ساله ی مبارز

دو منصب امام؛ تبیین دین و رهبری جامعه

فلسفه امامت و آن موجبی که دوره ای به نام امامت را در تاریخ اسلام و شاید در تاریخ همه ادیان ضروری کرده، دو چیز است: یکی عبارت است از تفسیر و تدوین و تطبیق و تشریح مکتب، و دیگر ادامه ی راه پیغمبر و منذر (ص) و هدایت کردن جامعه انسان ها به آن سو و سمت و جهت که پیغمبر (ص) مقرر و معین کرده بوده است.

الف) شرح و تفسیر دین؛ از وظایف امام

ب) رهبری جامعه؛ از وظایف جامعه

وظیفه ی امام؛ مبارزه برای به انجام رساندن دو منصب خود است.

اگر چنانچه امام فرصتی پیدا نکرد که این دو وظیفه را انجام دهد، باید چه بکند؟ یعنی اگر چنانچه قدرت های زمان اجازه ندادند که امام به تفسیر و تدوین مکتب پردازد، آیا تکلیف از دوش امام برداشته شده است؟

آیا امام مثل ما است که وقتی ی مسئولیتی به ما دادند و نخواستیم آن را انجام دهیم، می گوییم ما نتوانتیم "لا یکلف الله نفسا الا وسعها" خدا بیشتر از امکان و توان و قدرت بر من تحمیل نمی کند، لذا می نشینیم کنار. آیا امام هم این کار را می کند؟ مسلما نه. در اینجا هم وظیفه ی امام این است که حداکثر کوشش و تلاش خود را به کار ببرد؛ آنچه میتواند در راه پیشبرد این مسئولیت و این هدف و خواسته ی خود انجام دهد؛ شاید بتواند زمام امور اسلامی را به دست بگیرد و قدرت را قبضه کند و در رأس جامعه ی اسلامی قرار بگیرد و جامعه ی اسلامی را آن چنان که خدا مقرر کرده است به پیش براند.

انسان ۲۵۰ ساله ی مبارز

به حسب مطالعه ای که ما در زمینه زندگی این بزرگواران کرده ایم، ادعای ما این است که ائمه ما از آغاز تاریخ امامت جز یک استثنای کوچکی، که بعد، این استثنا را هم عرض می کنم تا روزگار شهادت امام عسکری (ع) در این مدت تقریباً ۲۵۰ سال، زندگی شان زندگی مبارزه و جهاد است. این ها یک عده مردم مجاهد بودند. برای خاطر اینکه خود شما در زیارت امین الله که از معتبرترین زیارات است، وقتی که خطاب به هر یک از ائمه معصومین (ع) صحبت می کنید و عرض ارادت می کنید، از جمله این را میگویید که: «اشهد انک جاهدت فی الله حق جهاده»؛ شهادت می دهم که به تحقیق و بی شک تو در راه خدا آن چنان که شایسته است، جهاد و مبارزه کردی. پس اگر ما بخواهیم مطلب را تعبداً هم قبول کنیم، این جهادی که در این زیارت است، باید مورد پذیرش باشد و ائمه ما باید چهره های مجاهد و فداکار و پرتلاش و پیکارجو و ستیزه گر در نظر ما معرفی شوند.

برخی از برخوردهای قهرآمیز با ائمه:

ائمه یازده گانه ما در حال پیکار بودند و در حال مبارزه و جهاد از دنیا رفتند. چون اینها را کشتند. موسی بن جعفر را زندان ابد کردند؛ امام باقر دوبار، امام صادق هم دوبار، امام سجاد هم دوبار تبعید شدند؛ علی بن موسی الرضا، تبعید شد، امام جواد و هادی و اما عسگری هر کدام چند بار زندان و تبعید رفتند. سه امام آخر را در بحبوحه جوانی کشتند. امام جواد را بیست و پنج ساله کشتند، امام هادی را سی و دو ساله یا سی و سه ساله، امام حسن عسگری را بیست و هشت ساله کشتند.

دو تفسیر غلط و یک تفسیر صحیح از جهاد

درباره ی جهاد دو تفسیر غلط وجود دارد و یک تفسیر درست. آن دو تفسیر غلط دو نقطه ی مقابل هم است؛ یکی از یک جهت، انحرافی است؛ یکی از جهت مقابل آن، انحرافی است.

۱- یک تفسیر غلط از جهاد؛ جهاد بودن هر تلاشی

آن دو معنای انحرافی یکی اش این است: می گویند جهاد بر طبق لغت، یعنی کوشش؛ و جهاد در راه خدا، یعنی مطلق کوشش در راه خدا. می گویند هر کاری که شما برای خدا می کنید، یک کوششی است و یک جهاد است. مثلاً رزق حلال تحصیل کردن، یک نوع جهاد است. اسم این را میگذارند جهاد. ما منکر نیستیم که لغت «جهاد» به معنای مطلق کوشش است و از ماده جُهد یا جَهد است، اما اگر چنانچه جهاد در قاموس اسلام و در فرهنگ اسلام به این گل و گشادی بود، لزوم نداشت که اسم خاصی رو ی این بگذارند در مقابل سایر اسمهایی که در اسلام هست. خب، نماز هم یک جهادی است بنابراین؛ روزه گرفتن هم یک جهادی است بنابراین؛ پس جهاد، مطلق کوشش نیست. جهاد یک چیزی است در مقابل نماز، در مقابل امر به معروف، در مقابل زکات. جهاد یک واجبی است، یک فریضه ای است. یک واژه ای است در مقابل واژه های دیگر.

۲- تفسیر غلط دیگر از جهاد؛ جهاد یعنی مباره مسلحانه

تفسیر غلط دیگر، نقطه ی مقابل این است. میگویند جهاد در اصطلاح قرآن و حدیث یعنی جنگ با شمشیر در یک میدان که دشمن آن طرف ایستاده باشد، تو این طرف ایستاده باشی. درست است که جهاد در فقه اسلام به این معنا استعمال شده، اما در قرآن، جهاد به این معنا نیست. جهاد در قرآن به معنای جنگ مسلحانه در مقابل دشمن مشخص نیست.

تفسیر صحیح از جهاد؛ مبارزه با دشمن آنچه به نظر ما تفسیر واقعی کلمه ی جهاد است، این است: جهاد عبارت است از درگیری با یک دشمن - این دشمن، هر که می خواهد باشد- به یکی از اشکال و شقوق ممکن. به عبارت دیگر جهاد عبارت است از تلاش و کوشش در راه پیشبرد هدف؛ منتهی آن تلاش و کوششی که با درگیری با دشمن همراه است.

جهاد مالی

مثال دیگر خرج کردن است. خیلی ها خرج میکنند. خیلی ها چاه می کنند، خیلی ها مسجد و مدرسه و بیمارستان و غیر ذلک می ساختند؛ اما گفتیم تا یک صورت درگیری در آنها نباشد، جهاد نیست. بعضی ها هم هستند که خرج می کنند، که این جهاد است.

جهاد شعری کمیت

کمیت می آید در مقابل امام صادق (ع) یک قصیده ای میخواند. شعر کمیت جهاد است، شعر دعبل جهاد است. اما شعر بسیاری از شعری که در مدح رسول الله (ص) شعر میگفتند، در توحید خدا شعر میگفتند نیست.

جهاد مسلحانه

البته یک صورت خیلی روشن جهاد هم این است که انسان شمشیر به دست بگیرد، بیاید در مقابل دشمن، با شمشیر بزند توی سرش؛ یعنی آن کاری که امیرالمؤمنین (ع) در جنگ هایش کرد، امام حسن مجتبی (ع) مقدماتش را فراهم کرد که برود به جنگ و امام حسین (ع) در میدان کربلا انجام داد. این جهاد مسلحانه است، اما جهاد غیر مسلحانه را هم دیگر مسلمان های زمان ممکن است بکنند.

گفتار پنجم: دوران های چهارگانه امامت

چهار دوره حیات انسان ۲۵۰ ساله

دوره اول: دوره صبر

پس از آنکه حکومت پیغمبر اکرم پس از ده سال با ارتحال این بنده ی شایسته برگزیده خدا به جوار رحمت حق پایان گرفت، فصل تازه ای در زندگی جامعه ی اسلامی به وجود آمد که این فصل امامت بود. نوبت این است که جامعه ی اسلامی با رهبری فرد برگزیده و شایسته ای که خدا فرمان داده و پیغمبر برگزیده به سوی هدفهایی که برای این جامعه معین شده چهار اسبه بتازد [اما] مسائلی پیشامد کرد که سیر جامعه ی اسلامی را به سوی این هدفها یا متوقف و یا کند کرد؛ و این مسائل را شما کم و بیش در طول زمان شنیده اید و میدانید. ماجرای سقیفه پیش آمد مسئله ی سیاست بازی های یک عده مردمی که به دین و به اسلام و جامعه ی اسلامی آن چنان علاقه ی وافر لازمی نداشتند و توطئه ها و نشست و برخاستها و قراردادهای پیش آمد؛ و نتیجه همان شد که خود امیرالمؤمنین در ۲۶ سال ۲۷ سال بعد از آن در برگشت از یک جنگ به یکی از افراد قبیله ی بنی اسد در ضمن بیان موجزی ذکر کرد: « فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثَرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ آخَرِينَ ». مسئله ی سقیفه و غصب خلافت و ۲۵ سال کوتاه شدن دست علی از اداره ی اجتماع اسلامی در کلام امیرالمؤمنین در یک موقعیت حساس در دو جمله بیان شده انحصار طلبی بود، خودخواهی بود، دنیا را برای خود طلبیدن بود؛ عده ای به سوی آن مشتاقانه دست دراز کردند حکومت را برای خود خواستند، قدرت را بناحق در اختیار خود گرفتند و سخت عنها نفوس آخرین؛ عده ای هم بزرگوارانه با شرح صدر چشم پوشیدند مسئله همین بود.

دو گزینه در برابر امیرالمؤمنین پس از غصب خلافت

امام علی (ع) با غصب خلافت روبرو شد، که ظلمی بزرگ به او، جامعه اسلامی و بشریت بود. حضور او در رأس حکومت، بشریت را به تکامل و تعالی نزدیک می کرد، اما حکومت های ناصالح با در دست گرفتن قدرت، نه تنها به مردم زمان خود، بلکه به انسانیت در طول تاریخ ظلم کردند. امام علی (ع) نمی توانست ظلم به انسانیت را تحمل کند و سکوت در برابر چنین بی عدالتی برای او غیرممکن بود.

علی بر سر دو راهی است: یک راه این است که ستمی را بر خود و بر انسانیت موقتاً تحمل کند و آماده بشود که مردم صد در صد مسلمان نباشند، اگرچه نود درصد، هشتاد درصد مسلمانند. یک راه دیگر این است که علی خود را آماده کند که اسلام از بین برود، قرآن نابود شود، نظام جامعه ی نوپای اسلامی متلاشی بشود. و هرگز علی راه دوم را انتخاب انتخاب نخواهد کرد.

دوره دوم؛ دوره (تشکیل حکومت اسلامی)

با آغاز حکومت امام علی (ع)، دوره دوم از ۲۵۰ سال تاریخ امامت شروع شد، که هدف آن بازگرداندن حق به حقدار و تشکیل حکومتی بر پایه حقیقت و فضیلت اسلامی بود. حکومت علی (ع) یک حکومت انقلابی بود، مشابه حکومت پیامبر (ص)، که جامعه را از بنیان متحول می کرد. این تغییر بنیادی، جامعه عثمانی را به کلی متفاوت از جامعه علوی ساخت، نه

صرفاً اصلاحی جزئی. به همین دلیل، چنین حکومتی با مخالفت‌هایی جدی روبرو شد. مفهوم انقلاب و ویژگی‌های حکومت انقلابی در این زمینه بسیار مهم است، اگرچه جزئیات آن در این بحث گنجانده نشده است.

دوره سوم؛ دوره (ایجاد تشکیلات پنهان برای قیام)

امام حسن وقتی که خود را در این مضيقه دید یک قدمی برداشت، یک ابتکاری کرد که با این ابتکار مرحله سوم امامت شروع شد. این ابتکار این بود که صحنه‌ی مبارزه حق و باطل را، یعنی صحنه مبارزه قرآن و ابوسفیان را، و علی و معاویه را، از روی زمین منتقل کرد به زیر زمین.

بنده سابقاً تصورم این بود که ابتکار حزبی کردن و تشکیلاتی کردن تشیع مال امام حسن (ع) است، و از طاها حسین، نویسنده‌ی مصری هم یک مؤیدی برایش داشتم؛ [اما] همین اواخر ناگهان دیدم که این دستور امیرالمؤمنین است. علی (ع) در یک جمله ای به یاران نزدیکش به خوبانی که اطرافش را گرفته بودند، دستور داد، و در یک جمله کوتاه و موجز و معنی داری گفت، بعد از آنکه من بروم وقتی که وضع چنین بشود و آن طاغوت بر شما تسلط بیابد، شما بایستی که این جوری عمل کنید؛ باید کتمان و در خفا و با تعبیر ائمه‌ی بعد و همان امام بزرگوار، با تقیه عمل کنید. نقش صلح امام حسن در تحقق قیام عاشورا:

حسین (ع) برای احیاء قرآن و به ثمر رساندن یک واجبی که خود پیغمبر نمیتوانست انجام بدهد و ممکن نبود انجام بدهد، قیام کرد و آن واجب را هم به ثمر رساند. و از اینجا میفهمیم که امام حسن یاران خود را و زیردستان خود را از جمله حسین بن علی (علیهما السلام) را که از زیردستان امام حسن است؛ او امام است و این مأموم - برای چه کاری تربیت میکرد. دوره‌ی سوم هم تمام شد؛ با چه چیزی تمام شد؟ با واقعه‌ی عاشورا تمام شد.

دوره چهارم: دوره مبارزه تشکیلاتی با قدرتها و گسترش اسلام حقیقی

بعد از آنکه واقعه عاشورا پیش آمد، حکومت اموی ابتدا خیلی سرمست بود خوشحال بودند که قال کنده شد؛ همه جا تبلیغ کردند و گفتند که دشمنان حکومت، دشمنان قدرت یزید، سرکوب شدند و از بین رفتند؛ تصور خودشان هم این بود خب خیلی روشن است؛ خلاصه و عصاره‌ی قرآن خوانهای حجاز و عراق و فارس و یمن و شام و بقیه‌ی استانهای اسلامی در ۷۲ نفر جمع شد و این ۷۲ نفر در یک روز کشته شدند و به خاک و خون تپیدند؛ تمام شد قال کنده شد. تا حالا معاویه به ابن عباس می‌گفت: «قرآن را بخوان اما معنا نکن.» می‌گفت قرآن را بخوان اما حق نداری تفسیر کنی؛ برای خاطر اینکه قرآن خوانی وجود داشت تفسیرگویی ممکن بود وجود داشته باشد و گمان بنده این است که معاویه با ابن عباس تعارف میکرد والا کسی از ابن عباس آدمی نمیترسید. معاویه اگر عبدالله عباس را میشناخت اصلاً نباید از او میترسید؛ ابن عباس که ترس نداشت؛ ابن عباس هم یکی مثل دیگران. معاویه از عبدالله عباس نمیترسید؛ اگر میترسید، نمیشناختش. ابن عباس ترس ندارد؛ ابن عباس حاشیه نشین.

پس از واقعه کربلا، دشمنان فکر می‌کردند که نبوت، امامت، و تشیع پایان یافته و دیگر کسی برای مقابله با آنها باقی نمانده است. اما به زودی فهمیدند که اشتباه کرده‌اند. در میان بازماندگان اهل بیت، شخصیت‌هایی چون زینب (علیهاالسلام) و امام سجاد (ع) بودند که توانستند در برابر سلطنت یزید و قدرت فاسد آن دوران ایستادگی کنند.

از این دوره به بعد دوره چهارم زندگی ائمه شروع می‌شود. یعنی طبعاً دشوارترین دوره‌ها و طولانی‌ترین دوره‌ها. از اطراف و با جمیع عوامل بنا کردند به کوشیدن برای خاموش کردن فروغ تشیع.

تبیین و تشریح اسلام و قرآن یک وظیفه‌ای است که از دوران امام سجاد شروع شد و البته میدانید که همیشه اینجور سیاستها تدریجاً پیش میرود؛ لذا بود که از آغاز دوران امامت امام سجاد، یعنی از سال ۶۱ هجرت شروع شد و در زمان امام سجاد کمتر بود و بیشتر شد و شد و شد تا دوره‌ی امام باقر به اوج این فعالیتها رسید.

گفتار ششم: بررسی برهه آغازین دوره چهارم امامت

تقسیم دوران ۲۵۰ ساله امامت به چهار دوره

ما زندگی دو قرن و نیمی اهل بیت را تقسیم می‌کنیم به چهار دوره. دوره اول، دوره بیست و پنج سال آغاز عهد خلافت است؛ یعنی دوره امیرالمومنین در زمان سه خلیفه نخستین. دوره دوم، دوره شروع حکومت اهل بیت است؛ یعنی زمان خلافت امیرالمومنین و سپس خلافت فرزندش امام مجتبی که بیش از شش ماه ادامه نداشت. دوره سوم، دوره فعالیت زیرزمینی و تشکیلاتی ائمه اهل بیت است که از سال چهل و یکم هجرت، یعنی از سال صلح با معاویه شروع شد و بیست سال به طول انجامید تا سال شصت و یکم هجرت؛ یعنی سال شهادت حسین بن علی در کربلا.

دو اقدام ائمه در دوره چهارم امامت

۱) احیای مبانی فکری اسلام

دوره امام سجاد (ع) آغاز فصل چهارم امامت است که در آن، دو هدف اصلی دنبال می‌شود: اول، احیای مبانی فکری و ایدئولوژیکی اسلام که به علت طولانی شدن حکومت بنی‌امیه و تغییرات جامعه اسلامی به جامعه طبقاتی جاهلی، فراموش شده بود. در این دوره، اصول اسلام چون عدالت، مساوات، کرامت انسان و توجه به آخرت در کنار تلاش دنیوی از یاد رفته و باید دوباره یادآوری شود. دوم، مقابله با تزریق اصول ضد اسلامی، همچون عقیده به جبر که عبدالملک مروان ترویج کرد، به‌طوری‌که مردم را به سمت جبری بودن سوق داد تا حکومتش بدون مقاومت پیش رود. عبدالملک مروان همچنین برای نخستین بار دستور داد که امر به معروف به‌طور قانونی ممنوع شود، و این خفقان را به‌صورت رسمی درآورد، تا مردم دیگر نتوانند در برابر حکومت سخن بگویند.

۲) تشکیل و اداره یک حزب مذهبی-سیاسی مخفی

وظیفه دوم این بزرگواران این بود که اینها سعی میکردند در ضمن اینکه جریان فکری اصیل اسلامی را حفظ می‌کنند، یک جریان سیاسی بسیار منظم و حساب شده‌ای را هم تعقیب کنند و وابستگان به طرز فکر اسلامی خود را دور هم جمع نگه دارند و اینها را باهم ارتباط دهند و از لحاظ فکری و روحی، اینها را تجهیز کنند. این کاری بود که همه ائمه هشتگانه بعد از

امام حسین تا امام یازدهم این کار را داشته اند و خلاصه اش عبارت است از تشکیل و اداره یک حزب مذهبی سیاسی مخفی.

بهره گیری امام باقر از ضعف امویان و کثرت جمعیت شیعه برای انجام وظایف

در زمان امام باقر (ع)، وضعیت نسبت به دوران قبل بهتر شده بود. خلافت بنی امیه در حال افول بود و خلفای آن بیشتر به عیاشی و مسائل شخصی خود پرداخته بودند، به ویژه ولید بن یزید که معروف به فساد اخلاقی بود. این وضعیت به امام باقر (ع) فرصتی داد تا معارف اسلامی را به مردم منتقل کند. در این دوره، جمعیت شیعه نیز افزایش یافته بود و امام باقر (ع) که فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود، در مسجد مدینه یا مسجد الحرام می نشست و مردم به او برای آموختن معارف دینی مراجعه می کردند. امام باقر علاوه بر تدریس احکام اسلامی، به تقویت تشکیلات شیعه نیز پرداخته بود. دستگاه خلافت از فعالیت های امام باقر (ع) نگران شد و به همین دلیل او را به شام احضار کرد. امام صادق (ع) که در آن زمان جوانی نخواستہ بود، همراه پدر به این سفر رفت و پس از آن این جریان را نقل کرد.

بعضی معتقدند که علت حساسیت دستگاه خلافت نسبت به امام باقر (ع) گسترش علم و نقل احادیث بود. بعضی هم میگویند هشام حسادتش می آمد؛ و من از این حرف واقعا در حیرتم! امام محمد باقر محسود هشام بن عبدالملک است! یعنی چه؟

مبارزه همه جانبه امام سجاد تا امام عسگری با دستگاه خلافت بر طبق بررسی بسیار دقیقی که ما در زندگی این هشت امام کردیم، دیدیم که این هشت امام در تمام طول مدت عمر خود، با دستگاه های خلافت معاصر خود مشغول مبارزه بوده اند؛ نه فقط مبارزه فکری و منطقی، بلکه مبارزه سیاسی و مبارزه تبلیغاتی و حتی در پاره ای از موارد، مبارزه نظامی.

دو دوره مبارزاتی امام صادق

(الف) مبارزه صریح و حاد امام صادق با بنی امیه

زندگی امام صادق به دو دوره تقسیم می شود: یک دوره، دوره هم عصری با بنی امیه است؛ یک دوره، دوره هم عصری با بنی عباس است. مبارزات امام صادق بسیار صریح، بسیار حاد و روشن بود.

(ب) تبلیغات خصوصی امام صادق برای بیرون کشاندن افراد از دستگاه خلافت

مبارزات تبلیغات خصوصی هم میکرد. مثلا افرادی را از تشکیلاتشان بیرون میکشید. قضیه صدیق علی بن ابی حمزه داستان معروفی است که به صورت یک روایت معمولی و ساده شاید همه شنفته باشید.

گفتار هفتم: حیات سیاسی امام صادق

وجود اطلاعات زیاد، در کنار مطالب گمراه کننده درباره امام صادق

درباره ی امام صادق حضرت جعفر بن محمد (صلوات الله وسلامه علیه) مطالب بسی فراوان است و به همان اندازه که روایات گویا و کلمات روشننگر و سیره ی دوران زندگی آن حضرت در لابه لای کتب و اسناد تاریخی ما فراوان است، مطالب

گمراه کننده و حقایق قلب شده و تحریفها و مسخها و گفته های جعلی و روشها و سیره های دروغین نیز درباره ی این بزرگوار در نوشته های نظاماتی که این بزرگواران را احاطه کرده بود، زیاد است.

شروع جریان فکری شیعه از زمان امام حسن (ع)

زمان آغاز خلافت و امامت ائمه (علیهم السلام) هشتگانه، به ویژه در دوران امام سجاد (ع)، وضعیت بسیار بحرانی و بدی بود. البته پیش از آن، در دوران امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)، به ویژه در بیست سال پس از شهادت امیرالمؤمنین (ع) تا واقعه کربلا، تلاش های فکری و تبلیغاتی شیعه به میزان قابل توجهی پیش رفت. فداکاری های بزرگی مانند شهادت حجر بن عدی، عمرو بن الحمق خزاعی، رشید هجری و دیگر یاران این افراد، هر کدام به نوعی به تبلیغ مرام تشیع و ترویج تفکر ائمه (علیهم السلام) در جامعه آن روز کمک کرد. همچنین امام حسن (ع) با حضور خود در مسجد مدینه و بیان حقایق دین، و فعالیت های فریادزندگان مقاومت مانند حجر و رشید، موجب آگاهی بخشیدن به جامعه اسلامی از وجود جریانی مخالف با تفکر حاکم شد. با این حال، همه این تلاش ها کافی نبود تا تغییرات اساسی در وضعیت جامعه ایجاد شود.

فعالیت تبلیغی شیعه در دو شکل انجام می گرفت: یکی به صورت بیان حقایق و تبیین ایدئولوژی، که کار امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) بود. آنها به عنوان فرزندان پیامبر (ص) از اعتقاد و اطمینان عمومی مسلمانان برخوردار بودند. دیگری به صورت فریادهای پرخروشی که توسط افرادی چون حجر بن عدی، رشید هجری و عمرو بن الحمق برآورده می شد. تحلیل قیام امام حسین (ع)

هدف امام حسین (ع)، نه فقط شهادت و نه فقط حکومت

امام حسین (ع) نه تنها برای حکومت و نه تنها برای شهادت قیام نکرد. او به وضوح از قبل می دانست که شهادت در مسیرش خواهد بود، اما هدف اصلی اش چیز دیگری بود. امام حسین (ع) برای اقامه ی حق، امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد و قصد داشت یک محیط اسلامی واقعی را ایجاد کند. حرکت او برای انجام یک واجب بود که تا آن زمان در اسلام انجام نشده بود؛ واجبی که حتی پیامبر (ص) نمی توانست آن را به انجام برساند. امام حسین (ع) در واقع برای ادامه ی خط پیامبر و تکمیل آن حرکت کرد، چرا که او باید این واجب را به انجام می رساند.

اقدام علمی امام صادق برای ترویج تشیع، معرفی بنی عباس و پرورش نیروهای مجاهد

امام صادق (ع) باید دست به یک ابتکار خیلی عالی بزند؛ اول باید تبلیغات خود را از نو شروع کند زمینه های فکری را آماده کند مردم را با این حقیقت یعنی غصب خلافتی که بنی عباس - این مدعیان هاشمی گری و مخالفان دین بنی هاشم به جای بنی امیه کرده اند آشنا کند اول باید بشناساند که اینها فاسقند فاجرند دروغگویند؛ البته از راهش ثانیاً باید طرز فکر تشیع را هم - آن طرز فکری که امام صادق (ع) در رأس آن قرار گرفته و تشیع زنده ی به آن طرز فکر است - در بین مردم ترویج کند. ثالثاً باید آن جمعیتی را که کنار دست او باید بایستند و حرکت و قیام کنند و زمینه را از دست دشمن بگیرند و بر اوضاع تسلط پیدا کنند پرورش دهد و تربیت کند و امام صادق (ع) مشغول همه ی این کارها بود. اول مسئله ی تبلیغات

هنوز در حدود شام و مقر خاندان بنی امیه مردمی وجود داشتند که بخصوص برای خاندان امیر المؤمنین (ع) هیچ رتبه و منزلتی بلکه هیچ سهمی از اسلام قائل نبودند. تعجب میکنید؟ بنی امیه تبلیغات را به جایی رسانده بود که مردم معتقد شده بودند علی (ع) نه فقط از اسلام نیست بلکه ضد اسلام است. معلوم بود که بنی عباس هم که روی کار بیایند از سلسله ی بنی علی - یعنی از دشمنان واقعی خود دفاع تبلیغاتی نخواهند کرد امام صادق (ع) باید اینها را درست کند. امام صادق (ع) باید اول آن مردمی را که در واقعه ی کربلا جشن گرفتند برای کشته شدن حسین بن علی (ع) نذر کردند و دشمنان خونین و بنیادی و روحی خاندان امیرالمؤمنین اند روشن کند.

قیام زید بن علی در نظر معصومان

زید بن علی بن حسین (ع) شخصیتی است که برخی به شدت او را مورد انتقاد و اهانت قرار می‌دهند، در حالی که او از بزرگان اهل بیت (علیهم السلام) و دارای مقام والا است. پیغمبر اکرم (ص) پیشگویی کرده بود که از فرزندان علی (ع) فردی به نام زید در راه خدا شهید خواهد شد و کسانی که در این جنگ با او شهید می‌شوند، در روز قیامت زودتر از همه به بهشت می‌روند. امام سجاد (ع) خود نقل کرده که وقتی زید به دنیا آمد، قرآن را باز کرد و آیه‌ای که در آن به جهاد و شهادت اشاره شده بود را مشاهده کرد. "إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ" امام سجاد می‌گوید، وقتی این آیه آمد، یک آیه دیگر هم بعد از این آمد، فهمیدم که این همان زیدی است که پیغمبر (ص) گفته است.

مواضع امام صادق (ع) در برابر خلفای زمان

یک مطلب دیگری که درباره ی زندگی امام صادق (ع) لازم است بگویم این است که رفتار امام صادق (ع) با خلفای زمان و با منصورها چگونه بود؟ این مسئله ای است که خیلی مورد نظر است. منصور عباسی امام صادق را خواست یا خود امام به دربار منصور رفت؛ آنجا منصور بنا کرد تندی کردن و امام (ع) در جواب گفت که «ای امیرالمؤمنین! ایوب مبتلا شد و صبر کرد، یوسف نعمت یافت و شکر کرد و تو بازماندهی آن دودمانی؛ صبر کن!». یعنی بدی‌هایی را که از ما می‌بینی، تحمل کن، صبر کن. در برخی از این روایتها آمده که منصور عصبانی شد، مثلاً گفت برو؛ در بعضی جاها هم محبتی پیدا کرد و حضرت را در آغوش گرفت و بوسید. چند روایت این جوری هست. ما باید وارد شویم و اصلاً ببینیم این روایات چیست. اول نکته ای که درباره ی این روایات عرض میکنم این است که همه ی این پنج شش روایتی که هست، راوی اش ربیع حاجب است. ربیع حاجب آن کسی است که منصور عباسی گشته در میان تمام نزدیکان خود، او را انتخاب کرده برای درباری و ملازمت دائمی منصور، مکه هم که رفت او را با خودش برد؛ این در روایات هست. او در بغداد هم با منصور بود، در حیره هم با منصور بود. راوی، جناب ربیع است. ربیع نقل می‌کند که بله، امام صادق آمد، بعد که چنین گفت، منصور چنین گفت. منتها برای اینکه شیعه باورش بیاید برای اینکه نسلهای بعد دست به دست این حرف را برای همیشه در میان خود حفظ کنند این ماجرا را که نقل میکند، دو سه تا فضیلت هم برای امام صادق (ع) می‌شمرد؛ منتها فضیلت‌هایی که به حال منصور ضرری ندارد مثلاً می‌گوید امام صادق آمد وارد مجلس شد دیدم که لبهای امام می‌جنبید تا وارد شد، منصور با اینکه

قبلاً خیلی عصبانی بود ناگهان بلند شد و حضرت را در آغوش گرفت بعد پرسیدم که «یابن رسول الله! زیر لب چه میخواندید؟» گفت «دعا». وقتی شیعه نگاه میکند فوراً ذهنش متوجه فضیلت امام (ع) میشود، که امام ما داعی بلد بود که منصور عباسی را از خودش منصرف کرد؛ دیگر ملتفت نمیشود که این ربیع نامرد در قالب یک منقبت، یک فحش بزرگ به امام صادق (ع) داد و یک دروغ بزرگ به تو گفت.

وجود روایاتی مبنی بر برخوردهای تند امام صادق با خلیفه

مطلب دیگری که در مورد روایات باید توجه داشت باشید، این است که در مقابل این روایات، روایات دیگری هم وجود دارد که درست ضد این روایات است. دسته ای از این روایات، امام صادق را در مقابل منصور، یک آدم رام ذلیل دست بسته مطیع عافیت طلب معرفی میکند و دسته دیگر از این روایات، همین امام صادق را در مقابل همان منصور به صورت یک آدم پرخاش جوی بهانه گیر مخالف معرفی میکنند. حالا کدام یک از روایات درست است؟

دو ضربه امام صادق به منصور بعد از شهادتشان:

(۱) وصیت برای گریه ی بر ایشان در منی

(۲) گرفتن بهانه از منصور با معرفی چند وصی در وصیت نامه

سیره امام کاظم

امام صادق (ع) پس از رحلت، منصور عباسی نتوانست موسی بن جعفر (ع) را از بین ببرد و ایشان در ابتدا به طور مخفیانه و زیرزمینی مسیر پدر بزرگوارش را ادامه داد. بعد از منصور، پسرش مهدی عباسی، سپس هادی عباسی و پس از او هارون الرشید به خلافت رسیدند. مهدی و هادی شرایط مشابه منصور را نداشتند و کمتر از او توانمند بودند، اما هارون به عنوان فردی باهوش، مقتدر و دقیق در دوران خلافت خود موفق به تثبیت قدرت شد.

این دوران برای موسی بن جعفر (ع) دوران شکوفایی امامت بود. ایشان توانست در این دوران موفقیت‌هایی کسب کرده و گروهی از پیروان را حول خود جمع کند.

وضعیت شیعیان در زمان موسی بن جعفر (ع)

وضعیت شیعیان در دوران امام موسی بن جعفر (ع) نشان‌دهنده‌ی نفوذ و گسترش تشیع در بغداد و دیگر مناطق تحت حکومت عباسیان بود. با وجود فشارها و سرکوب‌های حکومتی، شیعیان توانستند شبکه‌ای گسترده از پیروان و حامیان ایجاد کنند. این نفوذ به حدی رسید که هارون الرشید از آن بیمناک شد. وقتی پیکر امام موسی بن جعفر (ع) از زندان بیرون آورده شد، تشیع جنازه‌اش با حضور جمعیت زیاد و کفن قیمتی در بغداد، درست زیر گوش هارون، برگزار شد. این نشان‌دهنده‌ی میزان پشتیبانی عمومی و قدرت شیعه در بغداد بود. این وضعیت موجب شد که در آینده، مامون عباسی به منظور کاهش تأثیرات شیعه و تحکیم قدرت خود، امام علی بن موسی الرضا (ع) را از مدینه فراخواند و او را به عنوان ولیعهد خود معرفی کرد تا در ظاهر، نفوذ شیعه را کاهش دهد.

گفتار هشتم: اقدامات حاد ائمه (ع) و برخورد با علما و شعرای درباری

جعلی بودن روایات مبنی بر سازش کار بودن ائمه

در مباحث بررسی زندگی ائمه اهل بیت رسیدیم به این مطلب که مناسبات فیما بین ائمه (علیهم السلام) با خلفای زمان و با قدرتهای حاکم به چه صورت بوده. به گوشه ای از تحریفها و تبدیلهایی که در این زمینه در تاریخ صدر اسلام و در طول زمان به وجود آمده است اشاره شد. دیدیم که روایات جعلی و دشمن ساخته را چگونه با مهارت و با تعقیب یک هدف روشن و مشخص، جعل شده بود و برای اینکه شیعه ی دورانهای بعد از ادامه ی تلاش و مبارزه ی اصیل خود دست بردارد این طور وانمود میکردند که رهبران شیعه و بخصوص بنیانگذار مکتب علمی تشیع، یعنی امام همام، جعفر بن محمد الصادق (صلوات الله و سلامه علیه) در برابر قدرتهای زمان خاضع و خاشع و به تعبیر بهتر، زبون و ذلیل بوده اند. وقتی این روایات را بررسی کردیم، دیدیم عمده ی این روایات میرسد به ربیع حاجب؛ یعنی دربان منصور، حلیف سر منصور؛ کسی که منصور عباسی او را از میان این همه خاصان و نزدیکان خود به پرده داری خویش انتخاب کرده؛ یعنی به او اطمینان کامل داشت و از همه جهت نسبت به او خاطر جمع بود؛ و این برای ما خیلی از مسائل را روشن کرد.

ترجیح روایات بیانگر شجاعت ائمه در برابر خلفا بر روایات مخالف آن

یک محقق تاریخی بلکه حتی یک انسان معمولی که از مایه ی بینش اسلامی تا حدودی برخوردار باشد وقتی این دو نوع رفتار متناقض را از امام صادق (ع) در تاریخ میخواند و مشاهده میکند برای او جای تردید نمی ماند که آنچه متناسب با امام صادق (ع) یعنی فرزند حسین و فرزند علی و فرزند زهرا (علیهم السلام) است آن نوع دوم است، نه آن نوع اول؛ و باز آنچه متناسب با امام صادق رئیس مکتب است، آن آگاه از اسلام، آن فقیه در قرآن آن اسلام شناس واقعی است، همین رفتار دوم است نه رفتار اول.

از این جهت خاطر ما آسوده است و خود من شخصاً که در زمینه ی زندگی ائمه (علیهم السلام) مشغول مطالعه و بررسی و تحقیق هستم، قانعم. سؤال من، کنجکاوی من، با همین بیانی که عرض کردم، اقناع شده است؛ و گمانم این است که هرکسی اگر در همین حد مطالعه کند و بررسی کند، قانع میشود و برایش مسلم میشود که آنچه شنیده ایم و خوانده ایم، جعلی است که حکومت چند صد ساله ی بنی عباس کردند.

رفتار خشن خلفا با ائمه دلیلی بر وجود فعالیتهای حاد ایشان

به این روایت که مربوط به موسی بن جعفر است، توجه کنید. روایت را من از "مناقب" ابن شهر آشوب نقل می کنم. دو کلمه است؛ شما از این دو کلمه هر چه می خواهید بفهمید، بفهمید. میگوید: «دخل موسی بن جعفر بعض قری الشام متنكراً هارباً فوق فی غار وفیه راهب». اتفاقاً این، روایت معروفی هم هست. بنده خودم چندین بار این روایت را در گذشته شنیده ام که بازگو میشده؛ منتها از بعد آنجایی که من حرفم را قطع کردم، خوانده میشود. از اول روایت تا اینجایی را که من خواندم، نشنفته بودم؛ وقتی که دیدم، برایم خیلی تازگی داشت. در منابع از اینجا به بعد خوانده میشود. از اینجا به بعدش این است که امام موسی بن جعفر (ع) در میان غاری با راهب نصرانی برخورد کرد و با این راهب مباحثه کرد و او را در مباحثه گیر انداخت و آن راهب مسلمان شد. از اینجا به بعد روایت اینها است. تا اینجا چیست؟ تا اینجا این است

که موسی بن جعفر (ع) - همین موسی بن جعفر (ع) خودمان، حضرت باب الحوائج - ناشناخته و فراری در کوه ها و قریه های اطراف شام میگشت و متواری بود تا رسید به یک غاری ما فقط به باب الحوائج موسی بن جعفر (ع) نظر دوخته ایم برای اینکه قرضمان ادا شود شکمان سیر شود و از این قبیل اما آخر، برادر این باب الحوائج ما یک مدتی از عمرش را در کوه های اطراف شام و در قریه های اطراف شام به صورت ناشناخته فراری بوده زندانش را بگذار کنار، چون زندانش را هم آمیخته اند با یک حرفهایی که اصلاً آن وضع پرشکوه اولی خود را از دست داده این موسی بن جعفر (ع) است.

بکارگیری محدثان درباری توسط معاویه

معاویه برای تقویت موقعیت خود و به دست آوردن قدرت بیشتر، تصمیم می‌گیرد که برخی از راویان حدیث برجسته را دور خود جمع کند. اما افراد زبده‌ای مانند ابوذر غفاری و سلمان فارسی نمی‌توانستند با معاویه کنار بیایند. ابوذر، با مبارزات شدید خود علیه معاویه شناخته می‌شود، و سلمان فارسی که در زمان خلیفه دوم نیز درگیر سیاست‌های خاصی بود، هیچ‌گاه از معاویه حمایت نکرد. این افراد نمی‌توانستند در کنار معاویه باشند، زیرا آن‌ها همیشه در مخالفت با سیاست‌های معاویه و حکومت‌های ناحق بوده‌اند. در این شرایط، معاویه مجبور می‌شود که چهره‌های ناشناخته و ناموجه را با تبلیغات و قدرت، معتبر کند و از آن‌ها به عنوان راویان حدیث استفاده کند تا مردم به آن‌ها توجه کنند. دو نفر از این چهره‌ها عبارتند از: کعب الأحبار، که یک یهودی سابق بود و پیغمبر (ص) را درک نکرده بود، و ابو هریره، که در زمان پیغمبر (ص) شخصیت برجسته‌ای نبود، اما بعد از آن در دوران معاویه به عنوان یکی از بزرگترین محدثین شناخته شد. ابو هریره شاگرد کعب الأحبار نیز بود و با استفاده از آموخته‌های خود از او، به عنوان محدث در دستگاه معاویه فعالیت می‌کرد.

نمونه هایی از روایات دروغین

اینها مال ابوهریره ها و امثال آنهاست. "ان رجلاً لقی کعب الأحبار" کعب الاحبار رسید به یک آدمی؛ فساله کعب: ممن هو؟ گفت: «شما اهل کجایی؟ قال: من اهل الشام» آن شخص گفت: «من از مردم شامم. تا گفت از مردم شامم کعب الأحبار گفت: هان! «الملك من الجند الذين يدخل الجنة منهم سبعون ألفاً بغير حساب ولا عذاب»: گمان میکنم تو از آن لشکری هستی که در روز قیامت هفتاد هزارشان بدون حساب وارد بهشت میشوند. کعب الأحبار با خودش احتمال میدهد که شاید آن شخص از سپاهیان معاویه یا از نزدیکان معاویه باشد و خبر این حدیث را به معاویه برساند و معاویه بفهمد که کعب الأحبار مأموریت خود را به طور کامل در همه جا و در همه ی آفاق انجام میدهد. مردک گیج شد: اینها کدام سپاهیان هستند که هفتاد هزارشان در روز قیامت بی حساب و کتاب وارد بهشت میشوند؟ خب اگر مسلمان واقعی بود باید میفهمید که در روز قیامت حساب و کتاب هست؛ برای انبیا هم هست؛ اصلاً بی حساب وارد بهشت شدن معنی ندارد. دین همه اش حساب است و آخرت سراسر حساب است؛ چگونه بی حساب وارد بهشت میشوند؟ اما خب اهل شام بود و اهل شام خیلی از این بالاتر بودند که این چیزها را بفهمند! آن شخص سؤال کرد: «و من هم؟»؛ اینها چه کسانی اند که روز قیامت هفتاد هزارشان بی حساب وارد بهشت میشوند؟ قال اهل الحمص کعب الأحبار گفت: «مردم حمص این جورى اند.» «قال لست منهم؛ آن شخص گفت: «نه، متأسفانه من از اهل حمص نیستم. «قال فلعلک من الجند الذين

ینظر الله اليهم كل يوم مرتي». کعب الأحبار گفت: «شاید تو از آن کسانی هستی که خدا روزی دو بار به اینها نظر رحمت میکند. آن شخص گفت: آنها چه کسانی اند؟» پاسخ شنید: «اهل فلسطین»؛ «مردم فلسطین» البته نه اهل فلسطین امروز، اهل فلسطین آن روزگار که لشکر شام بودند و یک صفی بودند که آن روز معاویه از آنها استفاده میکرد و جزو سپاهیان معاویه بودند. این یک نمونه ای از یک حدیث.

استفاده همه قدرتمندان ستمگر از روحانی های درباری

استفاده از قدرت های روحانی برای حمایت از حکومت های ستمگر و استبدادی نه تنها مختص معاویه، بلکه در تاریخ تمدن ها و ادیان مختلف از ابتدا وجود داشته است. در تمدن های باستانی مانند هندوستان، چین، مصر، ایران، و مناطق خاورمیانه، مراجع مذهبی و روحانی به طور معمول برای توجیه و حفظ قدرت های ظلمانی و استبدادی به کار می رفتند. این قدرت های دینی به کمک نهادهای مذهبی اختلافات طبقاتی را مشروع می کردند و مردم را به تحمل ظلم و نابرابری ها ترغیب می کردند. در واقع، آنچه که امکان بقای قدرت های استبدادی را فراهم می کرد، نه تنها زور و قدرت فیزیکی بود، بلکه عامل معنوی و روحی بود که به نام مذهب به کار گرفته می شد. این عامل مذهبی باعث می شد مردم باور کنند که ظلم و نابرابری قسمتی از نظم خداوندی است و باید از آن تبعیت کنند.

استقبال زهاد و عباد از منصور عباسی

زمان امام صادق (ع) که زمان شکوه و نشاط علمی شیعه است، اتفاقاً زمان نشاط و فعالیت حاد همین علما هم هست. امام صادق را از مدینه تبعید می کنند به حیره. منصور در حیره است؛ لازم میداند که امام صادق (ع) پهلوی او باشد. وقتی که منصور وارد حیره میشود، تمام علمای اطراف و زهاد و عباد و چهره های معروف می آیند به استقبال منصور. آنهایی که در همان عراق بودند، می آیند؛ آنهایی هم که نبودند، شد رحال میکنند و می آیند پیش منصور؛ مثل ابراهیم ادهم همین عرفایی که بدبختانه امروز ما هم اینها را چهره های مقدسی میشناسیم و مردم ما به اینها احترام میگذارند؛ حیره خواران و ریزه خواران خوان منصور عباسی و دیگر قدرتها. پس یک چنین وضعیتی در زمان ائمه (ع) وجود داشته؛

دو روایت در بیان سرسپردگی زهری به دربار خلیفه

روایت امام سجاد: محمد بن مسلم زهری را باید بشناسید. البته این شخص غیر از محمد بن مسلم ثقفی، فقیه عالی قدر دانشمندی است که از شاگردان امام صادق (ع) است. مقام علمی اش مورد قبول و اعتراف تمام علما و محدثین و فقهای زمان خودش بوده است و وضعش و موضعش با حکومت چگونه بود؟ این روایت رو میخوانم، شما بدانید امام سجاد با چه کسی دارد حرف می زند.

اجبار دربار بر نوشتن کتب علمی و حدیثی: ما به نوشتن حدیث و نوشتن علم چندان روی موافقی نشان نمیدادیم، حالش را نداشتیم. "حتی اگر هنا علیه هولاء الأمراء"؛ تا قدرتها و امیران ما را مجبور کردند. ببینید چقدر امیران علاقه داشتند به حفظ آثار اسلامی و کلمات پیغمبر (ص)، که ابن شهاب ها را مجبور میکنند حتماً حدیث بنویسید، حتماً کتاب تألیف کنید؛ چون لازم است. «فرأینا أن لا یمنعه أحداً من المسلمین»؛ فهمیدیم وقتی که قدرتها و حکام به ما بگویند حدیث بنویسید و

علم را در کتابها ضبط کنید، دیگر کسی در این زمینه با ما مخالفتی نخواهد داشت. خاطرمان آسوده شد و بنا کردیم کتاب نوشتن و حدیث نوشتن این یک روایت که روابط ایشان را با امرای اینجا میتوانید بفهمید.

بهره گیری ائمه از شعرای مجاهد شیعه

یک مسئله، مسئله ی شعرا است. همان اندازه ای که علما و دانشمندان و فقها نقش حساسی دارند، در منطقه ای دیگر و در سطحی دیگر، عین همین نقش را به صورت دیگری شاعران دارند. شعرا همیشه در هر اجتماعی نقش دارند. در همه ی اجتماعاتی که به سوی راهی و هدفی میروند، شاعر نقش اساسی دارد؛ همیشه این جور است. مسئولیت عظیمی بر دوش شاعران هر زمانی هست. توجه ندارند که این هرزه گوئی ها و هرزه درایی ها و تعقیب غیر مستقیم سیاستهای ظالمانه ای که امروز در جهان حکمفرما است و هر زمانی حکمفرما بوده چقدر جرم است. این شعرایی که فرهنگ را و سطح بینش جامعه را در حد مسائل سکسی پایین می آورند، شعر عریان میگویند، ادب بی پرده و بی ادب را برای مردم مطرح میکنند، نمیدانند چه جنایتی میکنند. بزرگترین جنایتهایی که در این سطح ممکن است انجام بگیرد این کار است؛ و این را شعرا، مخصوصاً شعرای جوان بدانند که سلاح شعرشان خیلی برنده است. زبان شعر نو از شعر کلاسیک خیلی رساتر و گویاتر است. خود من علاقه مندم به شعر نو و زبان گویا و رسای شعر نو؛ البته درستها و باضابطه هایش نه هر چرندی. در زمان ائمه (علیهم السلام)، شاعر زیاد است. اصلاً زبان عرب به شعر، از عجم بازتر است. عالی ترین قصاید عربی که هنوز بر پیشانی تاریخ ادبیات عرب میدرخشد، یعنی «معلقات سبع» در همان روزگار گفته میشد و بر پیشانی کعبه آویخته میشد. عرب از لحاظ تاریخ شعر، از ما خیلی جلو است. زبان عرب و فرهنگ عرب - منظورم فقط فرهنگ زبان و شعر و این قسمت از فرهنگ عرب است - پیشینه ی درخشانی دارد. بنابراین شاعر زیاد بود همه جور شعر میگفتند، غالب مردم شعر میگفتند؛ زنها، دخترها، مردها.

گفتار نهم: امامزادگان انقلابی

مسئله مهم و پرابهام امامزادگان انقلابی

یکی از مسائلی که در سلسله مباحث زندگی ائمه اهل بیت (ع) باید مورد بررسی قرار بگیرد مسئله امامزادگان انقلابی و شورشگر دوران بنی امیه و بنی عباس است.

از زمان امام باقر تا روزگار امام هادی و عسگری (ع) در طول این زمان که قریب دو قرن طول کشیده است، در هر فصلی و برهه ای از زمان یکی از فرزندان ائمه در مقابل دستگاه خلافت حاکم قیام میکرده و یک عده ای را در پیرامون خود جمع میکرده و دست به شورش مسلحانه میزد و دیر یا زود هم غالباً سرکوب و مغلوب میشده که علت مغلوب شدن آنها یک علل خاص اجتماعی مربوط به هر زمانی است.

(۱) صحیح بودن انقلاب های امامزادگان

بعضی افراد در تاریخ شیعه، به ویژه در میان زیدیه، معتقد بودند که امام باید قیام مسلحانه و مبارزه با ظلم انجام دهد تا امام محسوب شود. این گروهها، از جمله زیدیه که به امامت زید بن علی اعتقاد داشتند، امام باقر (علیه السلام) را به

عنوان امام نمی‌پذیرفتند زیرا او قیام نکرده بود. این دیدگاه به مرور زمان به یک مذهب خاص تبدیل شد و زیدیه به عنوان یک فرقه با فقه و معارف مخصوص به خود شکل گرفت.

۲) نادرست و تندروانه بودن اقدامات امامزادگان

در مقابل گروه‌هایی که معتقد به قیام امامزاده‌ها بودند، برخی دیگر بر این باور بودند که قیام در آن زمان ضرورتی نداشت و سکوت و تسلیم در برابر ظالمین در عمل ائمه (علیهم‌السلام) نشان‌دهنده درست بودن این رویکرد است. این افراد به سکوت و عدم قیام ائمه استناد می‌کردند و معتقد بودند که قیام امامزاده‌ها کار درستی نبوده است. متأسفانه، این دیدگاه در میان بسیاری از شیعه‌های اثناعشری رایج بود و هنوز هم در برخی از افراد ادامه دارد که امامزاده‌ها را محکوم می‌کنند. تقسیم امامزادگان انقلابی به دو دسته

۱) امامزادگان دنیاگرا

یک گروه آن امامزاده‌هایی هستند که برای به دست آوردن یک مال و منال یا یک مقام دنیوی می‌خواستند از عنوان و از وجهه امامزادگی خود استفاده کنند. یک قدری هم شجاعت و شهامت داشتند و از آن هم استفاده می‌کردند؛ یک شمشیری بلند می‌کردند و شمشیر را که برمیداشتند با یک چند نفر از یارانشان خروج می‌کردند و قیام می‌کردند، دستگاه حکومت ملتفت میشد که اینها قیام کرده اند.

۲) امامزادگان دین دار و حق طلب

دسته ی دیگر از امامزاده‌ها آن کسانی هستند که چون وضع اجتماع خود را برخلاف اسلام و قرآن میدیدند بر طبق یک انگیزه ی اسلامی و قرآنی درستی درصدد بر می آمدند که امر به معروف و نهی از منکر کنند. یعنی در زمینه ی نابسامانی ها و ناهنجاریهای اجتماع احساس مسئولیت میکردند و درصدد بر می آمدند که امر اجتماع را اصلاح کنند. و اصلاح امر اجتماع بدون توسل به شمشیر و زور در آن روزگار امکان نداشت. یک عده هم اینها بودند.

اهداف زید (ع) از قیام و نظر امامان (ع) درباره او

روایتی وجود دارد که بر اساس آن، زید بن علی بن حسین (علیه السلام) به دیدار هشام بن عبدالملک، خلیفه اموی، می‌رود. علت مراجعه او به هشام در روایت ذکر نشده است، اما ممکن است برای انجام کارهای اداری و نیازهای روزمره خود به سراغ وی رفته باشد. در آن زمان، تمام امور در دست سردمداران قدرت و در راس آنها خلفای اموی بود. وقتی هشام متوجه حضور زید، یکی از فرزندان امام علی (علیه السلام) و برادر امام محمد باقر (علیه السلام)، شد، فرصت را غنیمت شمرد تا به او توهین کند و حملاتی به امام باقر (علیه السلام) که مخالف حکومت اموی بود، انجام داد.

این توهین‌ها باعث ناراحتی زید شد و او احساس کرد که دیگر زمان سکوت گذشته است. او فقط از یک کلمه توهین‌آمیز ناراحت نشد بلکه درک کرد که نظام فاسدی که بنی امیه در رأس آن قرار دارند، به حدی رسیده است که بدون هیچ ملاحظه‌ای، حتی در حضور کسی چون زید، نسبت به مقدسات اسلامی و شخصیت‌های مهم اهل بیت (علیهم‌السلام) اهانت می‌کنند. این بی‌احترامی نشان داد که شرایط به حدی بحرانی رسیده که دیگر نمی‌توان سکوت کرد.

زید بعدها به دوستان خود گفت: «اگر من یک نفر همراه خود داشتم، قیام می‌کردم و دیگر ساکت نمی‌نشستم.» این سخن زید نشان می‌دهد که او به شدت از شرایط زمانه خود ناراضی بود و آماده بود تا در برابر ظلم و فساد حکومت اموی قیام کند.

بررسی روایات وارد شده در مذمت زید

در برخی روایات، اشاره به این است که زید بن علی (علیه السلام) ادعای امامت کرده بود و یکی از افراد به او گفته بود که امام نیست و امام بعد از امام باقر (علیه السلام) امام صادق (علیه السلام) است. این فرد در این روایت به زید می‌گوید که او که از خاندان بنی هاشم و فرزند امام سجاد (علیه السلام) است، باید این را بداند، اما زید این نظر را نمی‌پذیرد و همچنان بر ادعای خود در مورد امامت تاکید می‌کند. در این روایت، زید به فرد مقابل می‌گوید که چطور او (یعنی فردی که از خاندان بنی هاشم نیست) از این موضوع مطلع شده، ولی او که فرزند امام سجاد (علیه السلام) است، از آن بی‌خبر بوده است. زید می‌گوید که امام سجاد (علیه السلام) که به او بسیار علاقه داشت، وقتی او کودک بود، لقمه را با دستان خود به دهان او می‌گذاشت و حتی آن را می‌سرد کرد تا دهانش نسوزد، اما به او که جگرگوشه‌اش بود، هرگز از امامت امام باقر (علیه السلام) و سپس امام صادق (علیه السلام) چیزی نگفته بود. در پاسخ، فردی که این گفتگو را با زید داشته، به او می‌گوید که دلیل عدم اعلام امامت امام صادق (علیه السلام) به زید این بوده که امام سجاد (علیه السلام) می‌دانست که زید اگر از این موضوع آگاه شود، مخالفت خواهد کرد. بنابراین، امام سجاد (علیه السلام) نخواست به زید در این باره چیزی بداند تا او دچار مخالفت نشده و در نتیجه، از گمراهی دور بماند و به جهنم نرود. اما به فردی مانند او (که از خاندان بنی هاشم نبود) گفته بودند، زیرا اگر او مخالفت می‌کرد، در نهایت به جهنم می‌رفت و آنها به چنین چیزی اهمیتی نمی‌دادند. زمانی که زید این پاسخ را شنید، دیگر نتوانست جوابی بدهد و ساکت شد. سپس این شخص به امام صادق (علیه السلام) مراجعه کرده و این گفتگو را با ایشان مطرح کرد. امام صادق (علیه السلام) در پاسخ گفت: «بارک الله، راه را بر او از چهار طرف بستی.»

گفتار دهم: تقیه

دلیل اهمیت بحث از تقیه

مسلم بودن اصل تقیه در مکتب تشیع

مطالبی که بیان می‌کنم به ترتیب به ذهن بسپارید. مطلب اول اصل اعتراف به حکم تقیه است، هیچ کس نباید منکر بشود که در مکتب تشیع یک اصلی به نام اصل تقیه وجود دارد؛ چون دیده ایم که وقتی که بعضی‌ها با هم بحث می‌کنند و یک نفر یک استفاده‌ی غلطی از واژه‌ی تقیه می‌کند، فوراً حریف نقطه‌ی مقابل آن به او اعتراض می‌کند که چه می‌گویی؟ تقیه چیست؟ کأنه تقیه را قبول ندارد؛ نه این خطا است. ما در مکتب تشیع و در اسلام، بلکه در همه‌ی ادیان الهی یک اصلی به نام تقیه داریم و این اصل خیلی هم مهم است. این اصل خیلی هم ضروری و حیاتی است. و امام (علیه السلام) درباره

ی این اصل به بیانات گوناگونی تأکیده‌های عجیبی هم کرده که بنده این را الآن می‌گویم، منتها بعد که شما معنای تقیه را فهمیدید این تأکیده‌ها را پهلوی آن معنا بگذارید تا ببینید امام به چه چیزی تأکید و تأیید کرده.

تمثیلی برای بیان تفاوت معنای صحیح با برداشت نادرست تقیه

تقیه یعنی انجام ماموریت بدون رسیدن آسیب: مسلم معنای تقیه در روایات نیست، ضد این است؛ یعنی تقیه به معنای این است که اگر چنانچه یک کاری در عالم واقع و عمل برای انسان دارای خطر و ضرر است، انسان باید آن کار را به صورتی انجام بدهد که کار حتماً انجام بگیرد و آسیبی به آن کار نرسد، این معنای تقیه است. مثلاً می‌خواهید از اینجا بروید قم یا جایی، در بین راه به مانعی برخورد میکنید، مثل سیل یا دزد، اگر بخواهید به مسیر خود ادامه بدهید، سیل شما را غرق میکند، یا دزد آسیب میرساند و شما به مقصد نمی‌رسید.

تقیه در نظر بعضی یعنی رها کردن حرکت: تقیه در اینجا در ذهن مردم چیست و در روایات یعنی چه، ذهن ائمه و بیان ائمه چیست؟ مردم در اینجا می‌گویند که: «آقا تقیه کن»؛ یعنی که تا دیدی سیل است، برگرد، قم رفتن ضرورتی ندارد، برگرد بیا به خانه ات راحت بنشین. وقتی میبینی ظالمی یا دزدی سرگردنه را گرفته، برگرد چه لزومی دارد راه را ادامه بدهی؟ و خود را بخطر بیندازی و آخرش هم به منطل نرسی. این تقیه ای است که مردم به طور معمول معنی می‌کنند. اما امام صادق تقیه را چنین معنی نمی‌کند. می‌گوید جایی که میبینی دزدی، گزگی، ظالمی، یک جای تنگی راه تو را قطع کرده، سعی کن چنان بروی که به تو صدمه نزند، مثلاً از بالای درختی، کوهی عبور کن، یرو (ولی) این جاده معمولی را نرو. می‌بینید که این دو معنی ثدري اختلاف دارند بایکدیگر؛ یعنی این دو معنی نقطه مخالف هم است؛ در معنی اول، تقیه موجب برگشتن است؛ در معنی دوم، تقیه موجب پیش رفتن است.

شرایط تحقق صحیح تقیه

(۱) حفظ نظم و مراقبت کردن از اصول و برنامه ی مقرر

(۲) استتار و کتمان: صحابی امام و یار نزدیک امام باید راه خود را که قدرتهای قاهر زمان امان با آن راه مخالفند پوشیده بدارد، ناید به آنها بگوید که من دارم علیه حکومت تو ای منصور، یا هارون مبارزه می‌کنم. نباید بگذارد او بفهمد که این در صراط ایجاد حکومت حق و عدل است که سجل چنین حکومتی جز علی یا جز امام صادق یا امام باقر یا بندگان که با تیپ آنها پرورش پیدا کرده اند، نمی‌تواند باشد.

(۳) انجام کار به صورتی تشکیلاتی: یکی از چیزهایی که انسان پیرامون امام را می‌تواند به مقصد برساند، وجود یک سلسله رابطه هایی است که میان امام و افراد، و میان افراد با یکدیگر باید وجود داشته باشد.

پس سه وسیله تا الان بیان شد: اولی حفظ نظم و جزئیات برنامه، دومی استتار و کتمان و سومی ایجاد ارتباطات.

نمونه هایی از رفتارهای سَرّی و از روی تقیه در روایات

۱- روش مخصوص و رمزی برای نامه نگاری

۲- تشکیلات مستحکم

وجود منصبی به نام «باب» برای اصحاب خاص ائمه (ع)

حالا در زمینه ی تشکیلات یک قرینه ی دیگری هم بنده عرض کنم که به نظرم چیز مهمی، باشد، محققین در دنبال این مطالب راه بیفتند. مطلبی که بنده در خلال مطالعه در روایات اهل بیت (علیهم السلام) درباره ی زندگی ائمه (علیهم السلام) به آن برخورد کرده ام، و این را قرینه ای دانستم بر اینکه روابط پنهانی میان امام و میان دوستان و موالیان و گروههای طرفدار خودش وجود داشته که اسمش تشکیلات است، عبارت است از این که:

در بعضی از کتب سیره ائمه (ع) میرسیم به این جمله راجع به امام سجاد مثلاً که میگوید: «وکان بابہ یخی بن أم الطویل»؛ «باب امام، یحیی بن ام طویل بود.» و راجع به همه ی ائمه از امام حسین به بعد تا امام یازدهم (ع) برای هرکدامی یک نفر را به عنوان باب، معین میکند که راجع به ائمه ی قبل نیست، راجع به امام حسن، امیرالمؤمنین (ع) تعبیر باب نیست. این باب چیست؟ شما مناقب ابن شهر آشوب را بردارید نگاه کنید ذیل حالات هر یک از ائمه (ع) یک نفر آدم معرفی شده به عنوان اینکه این باب این امام بود. این باب و چیست؟ مگر امام در خانه نشسته بود و کسی را راه نمیداد، اطرافیانش نمیگذاشتند که مردم بروند خدمت آقا برسند؟ مسلماً نه امام سجاد (ع) شب، روز، وقت، بی وقت، در بازار در بیابان در خیابان در مسافرت با مردم بوده؛ امام صادق (ع) هر وقتی که آزاد بود، خانه اش محاصره نبود، در تبعید نبود، مردم می آمدند و می رفتند. پس این بابها از امام فرمان می گرفتند و تقاضاها و نیازها و کارهای مردم را به امام می رساندند. کارهای مخفی را. بعضی از این بابها مثل یحیی بن ام طویل، مثل معلی بن حنیس، یک وقتی هم گویا شناخته شده اند و با وضع فجیعی به قتل رسیده اند. و اینها نشان میدهد که این بابها واقعا کلید تشکیلات تشیع محسوب می شدند و دشمن اگر میخواست به تشکیلات راه پیدا کند، اگر باب را می شناخته، از راه اینها میخواست راه پیدا کند.

تقیه؛ نعل واژگونه زدن برای فریب

چند روایت هم هست که تقیه را از یک بعد و دیدگاه دیگری نگاه می کند. در این روایات تقیه نعل واژگونه زدن که همان معنی استتار در آن است، همان معنی عمل در آن است، منتهی از یک دیدگاه دیگری.

در قدیم گاهی اوقات یک عده لشکر و یک عده سپاه حرکت میکردند و از یک راهی میخواستند عبور کنند که دشمن نفهمد. برای اینکه دشمن را غافلگیر کنند یک ابتکار جالبی داشتند، قدیم این کارها را میکردند و تا این اواخر هم مرسوم بود در شبیخونها و در لشکرکشی های پنهانی این کار انجام میگرفت، نعل اسبها را چپه میزدند نعل اسب را اگر چنانچه بر عکس بزنند، یعنی دوشاخش به طرف عقب باشد، پیدا است که این کاروان از طرف مقابل رفته اگر این دوشاخ به طرف جلو باشد، پیدا است که کاروان از طرف دیگر رفته. اینها نعل اسب را چپه میزدند و از طرف شمال مثلاً میرفتند دشمن خیال میکرد از طرف جنوب رفته اند، این را میگویند نعل واژگونه زدن.

تقیه در بعضی از روایات به معنای نعل واژگونه زدن است؛ یعنی از این طرف برو منتها کاری کن که دشمن خیال کند از آن طرف رفته ای. از جمله در روایتی درباره ی آیه ای که درباره ی ابراهیم خلیل الله (ع) است میفرماید که ابراهیم خلیل

تقیه کرد. گفت: «انی سقیم» وقتی که مردم شهر ابراهیم رفتند برای شرکت در مراسم عید به خارج شهر و ابراهیم جوان و نوجوان فرصت را برای بت شکنی آماده میدید، دید اگر با اینها برود، بعد بخواهد برگردد در شهر، اینها میفهمند که این که بر میگردد به شهر یک کاری دارد، ممکن است مانعش بشوند. فکر کرد باید با اینها نرود. نگفت نمی آیم؛ نعل واژگونه زد. سرشان را کلاه گذاشت، گفت: «بنده بیمارم» «إني سقیم». امروز حال ندارم من حالم خوش نیست، میمانم. از او درگذشتند. وقتی که ابراهیم (ع) به بهانه ی بیماری در شهر ماند بعد کارش را انجام داد، این را میگویند نعل واژگونه زدن. انسان به عنوان بیماری بماند، اما برای بت شکنی بماند، این یعنی نعل واژگونه زدن.



❖ فصل دوم: نکات مهم همزمان حسین (ع) تالیف ایران عرضه

- ۱- یکی از مشکلات بزرگ در بحث امامت و سنت درباره شناخت امامان اهل بیت است.
- ۲- دو روش دشمنان یک ملت، برای از بین بردن قهرمانان ملتها:
 - (۱) به فراموشی سپردن نام آن قهرمان و ممنوع کردن یاد او
 - (۲) تحریف چهره آن قهرمان.
- ۳- اولین گام برای شناخت ائمه (ع)؛ باورکردن ناآگاهی خود از سیره ی ایشان.
- ۴- یکی از انحرافهای بزرگ اسلام غفلت تاریخی از سیره سیاسی و اجتماعی امامان بوده است.
- ۵- تلاش استعمارگران برای از بین بردن قهرمانان ملی ملت ها با هدف تحقیر و تسلط برآن ها است.
- ۶- دو هدف پیامبر؛ ایجاد انقلاب در یک جامعه ی منحرف و ایجاد جامعه ای نو.
- ۷- وظیفه اول امام؛ تبیین دین و وظیفه دوم امام: رهبری سیاسی جامعه است.
- ۸- "هذا الشجاع المعترض في حلقى". ترجمه: استخوان خرده ای که در گلو گیر کرده (تعبیر منصور عباسی)
- ۹- جهاد عبارت است از درگیری با یک دشمن - این دشمن، هر که می خواهد باشد- به یکی از اشکال و شقوق ممکن. به عبارت دیگر جهاد عبارت است از تلاش و کوشش در راه پیشبرد هدف؛ منتهی آن تلاش و کوششی که با درگیری با دشمن همراه است.
- ۱۰- جهاد به طور مطلق یعنی درگیری و مبارزه با قدرت های ارتجاعی ضد تعالی و تکامل انسانی.
- ۱۱- چرا امام باقر (ع) را میگویند «باقرالعلوم». در روایات می آید که به امام باقر باقرالعلوم گفته شد "لانه یبقر العلم"؛ دانش را میشکافد.
- ۱۲- دو مسئولیت امام سجاد و امام باقر(ع) تبیین حقایق دین و تشکیل یک جمعیت مجهز بود.
- ۱۳- عبدالملک مروان برای نخستین بار دستور داد که امر به معروف به طور قانونی ممنوع شود.
- ۱۴- زندگی امام صادق به دو دوره تقسیم می شود: یک دوره، دوره هم عصری با بنی امیه است؛ یک دوره، دوره هم عصری با بنی عباس است. مبارزات امام صادق بسیار صریح، بسیار حاد و روشن بود.
- ۱۵- امام صادق (ع) تأکید می کنند که تقیه برای حفظ دین ضروری است، اما در مواردی که به اصل رهبری و پیشوایی بر اساس اصول اسلامی مربوط باشد، مانند نوشیدن نبیذ یا مست شدن، تقیه جایز نیست.
- ۱۶- دو ضربه امام صادق به منصور بعد از شهادتشان:
 - (۱) وصیت برای گریه ی بر ایشان در منی
 - (۲) گرفتن بهانه از منصور با معرفی چند وصی در وصیت نامه
- ۱۷- اول شعاری که شیعه با آن موجودیت خودش را اعلام کرده بود، شعار فدک بود.

- ۱۸- چند نفر از خلفا در طول زمان به فکر مردردنی افتادند و گفتند برای اینکه ما بنی هاشم را آرام کنیم، فدک را به آنها برگردانیم. یکی هم عمر بن عبدالعزیز.
- ۱۹- «فتغیر وجه الرشید»؛ ترجمه: رنگ هارون تغییر کرد.
- ۲۰- «فتحوّل إلى مجلسی»؛ ترجمه: «پس بیا جای من بنشین»
- ۲۱- وقتی پیکر امام موسی بن جعفر (ع) از زندان بیرون آورده شد، تشییع جنازه‌اش با حضور جمعیت زیاد و کفن قیمتی در بغداد، درست زیر گوش هارون، برگزار شد. این نشان‌دهنده‌ی میزان پشتیبانی عمومی و قدرت شیعه در بغداد بود.
- ۲۲- جهاد با نفس، رأس همه‌ی جهادها است؛
- ۲۳- جهاد با نفس، ضد جهاد با دشمن خدا نیست؛ در راه جهاد با دشمن خدا است.
- ۲۴- رفتار خشن خلفا با ائمه دلیلی بر وجود فعالیت‌های حاد ایشان است.
- ۲۵- ائمه (علیهم السلام) در تاریخ اسلام به عنوان سر رشته‌داران فکر، فرهنگ و معارف شناخته می‌شدند.
- ۲۶- معاویه برای تقویت موقعیت خود و به‌دست آوردن قدرت بیشتر، تصمیم می‌گیرد که برخی از راویان حدیث برجسته را دور خود جمع کند. اما افراد زبده‌ای مانند ابوذر غفاری و سلمان فارسی نمی‌توانستند با معاویه کنار بیایند.
- ۲۷- ابو هریره، در زمان پیغمبر (ص) شخصیت برجسته‌ای نبود، اما بعد از آن در دوران معاویه به عنوان یکی از بزرگترین محدثین شناخته شد.
- ۲۸- "ان رجلاً لقی كعب الأحمار" ترجمه: كعب الاحبار رسید به یک آدمی؛
- ۲۹- اقدام علمی امام صادق برای ترویج تشیع، معرفی بنی عباس و پرورش نیروهای مجاهد بود.
- ۳۰- توابعین اولین گروه شورشی بعد از واقعه کربلا بودند.
- ۳۱- عمر بن عبدالعزیز از چهره‌های مزور دروغین تاریخ است، مثل انوشیروان عادل. چون ریاکار بود.
- ۳۲- معلی بن خنیس به وسیله‌ی داود بن علی شهید شد.
- ۳۳- كعب الأحمار، یک یهودی سابق بود و پیغمبر (ص) را درک نکرده بود.
- ۳۴- «سالک سبیلهم»؛ ترجمه: رونده‌ی راهشان شدی.
- ۳۵- گریه‌ای که با فقه حقیقت همراه باشد، نشان انسانیت و نشان فضیلت است؛ و گریه‌ی عاملی بود که در روزگار ائمه‌ی ما (ع) از آن به سود اسلام و به سود حقیقت استفاده میشد.
- ۳۶- مولانا شاه اسماعیل دهلوی، یکی از علما و شخصیت‌های برجسته مسلمان هند بود که در مقابل استعمار انگلیس قیام کرد.
- ۳۷- زید بن علی بن الحسین از امامزادگان دین دار و حق طلب بود.
- ۳۸- جمله‌ی روایاتی که تقیّه را به طور خیلی قاطعی تأیید میکند این است که میفرماید که "التقية دینی و دین آسانی"؛ یعنی «تقیه آئین من و ممشای من و ممشای پدران من است».

- ۳۹- تقیه یک وسیله ای است برای رساندن انسان با هدفی به هدفش، این مجمل قضیه
- ۴۰- تعبیر «ردم» به معنای حفاظ و حصن و حاجب مستحکم است.

